

دشنه توده ایسم بر پشت جنبش کارگری

هیات مؤسسان کجا ایستاده است؟

بهمن شفیق

8 مرداد 1386، 30 ژوئیه 2007

"فلزکار"ی گمنام در سایتی "خوشنام" به دفاع از "رهبری نکونام" برخاسته و پاسخی دندان شکن به "خارج نشینانی خوشکام" داده است که گویی به زعم وی "مدتی است ... با مقالات خود عزم به تخریب یکی از مبارزان جنبش کارگری و ایجاد درگیری در صفوف کارگران و تشکل های کارگری، از طریق تهمت و توهین به فعالین کارگری کرده اند". ماجرا بر سر آقای اکبری است و نویسنده مطلب نیز عنوان "کارگری از صنف فلزکار و مکانیک" را برای خود و تریبون "اخبار روز" را برای انتشار نظر خود برگزیده است.¹ از آنجا که نویسنده این سطور نیز از معدود کسانی است که در این لشگرکشی "ناجوانمردانه" بر علیه آن مبارز والا شرکت داشته است²، خود را نیز مخاطب فلزکار گمنام قلمداد نموده و پاسخ به این دوست گرامی را بر خود واجب. نه از آن رو که مرا نیازی به دفاع از خود باشد، بل از آن رو که نباید اجازه داد حقیقت در گرد و خاک تظلم خواهی دروغین و ریاکارانه "کارگری از صنف فلزکار و مکانیک" گم شود. این که حریف در این میان باز هم گمنام است، گویی می رود به جزئی از یک بازی ناخوشایند تبدیل شود. در سالیان اخیر نظریه پردازانی را شاهد بودیم که گویی فلسفه وجودیشان نوشتن یک هجونامه بوده است و بس. بعد از هجونامه نیز به سان شهابی زودگذر نه نامی از آنها بر جا ماند و نه نشانی. امروز نیز یا "کارگر فقیر" است که ناگهان سر بر می آورد و در مقام کارشناس آسیب شناسی امپریالیستی جنبش کارگری داد سخن سر میدهد و یا "کارگری از صنف فلزکار و مکانیک" که از سر "دلسوزی" هشدار میدهد که مبدا به دامی که "ارتجاع" گسترده است بجهیم. این که چه کسانی پشت این نامها پنهانند سری است ناگفتنی. و چه زشت. ایستادن در تاریکی و تیر انداختن به سوی دیگران لاقول نشانه جبن است. اما چاره ای نیست. برای گذار از این دوران باید که با این حریفان نامرئی نیز دست و پنجه نرم کرد. هر چه هم که فردیت شان در پرده ابهام باشد، هویت اجتماعی شان چنین نیست و آن ابهام در فردیت جزئی از همین هویت اجتماعی است. به مثابه فرد آنها نه مخاطب اند و نه ما را کاری با آنهاست. آنها حتی برای خود نیز به مثابه فرد ارزشی قائل نیستند که اگر چنین بود اینگونه به پنهان کردن فردیتشان نمی پرداختند. به مثابه یک هویت اجتماعی اما به همان اندازه که "کارگر فقیر" و "کارگر فلزکار" تجسم بخشهایی از عقب ماندگی و تحجر اند، به همان اندازه نیز مانعی اند برای انکشاف

¹ نگاه کنید به: <http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId=10485>

² کل نوشتجاتی که در این رابطه انتشار یافته اند عبارتند از "چند ملاحظه نقادانه بر نقدی کارگری بر سندیکای کارگری از مرتضی افشاری، کالبد شکافی یک فریب از عباس فرد، مؤخره بر کالبد شکافی یک فریب از بهمن شفیق و پیش از همه اینها بیانیه در دفاع از سندیکای واحد به امضای مرتضی افشاری، امیر پیام، رامین جوان، یداله خسروشاهی، بهمن شفیق و عباس فرد. همه این مطالب در سایت امید <http://www.omied.net> موجودند.

جنبش کارگری به سوی آینده ای روشن. به اینگونه موانع باید پرداخت و آنها را از راه برداشت. به اصل مطلب پردازیم.

"فلزکار" منتقد در نوشته کوتاه خود چند حکم را ارائه میکند. این احکام را میشد با عباراتی کوتاه پاسخ گفت. اما از آنجا که نه خود این اظهارات، بلکه اظهارات مستتر در این احکام اهمیت دارند، لازم است کمی دقیق تر در آنها خیره شد. مساله درک و دریافت آنچه نوشته شده است نیست، بر سر درک آن چیزی است که نوشته نشده اما بیان شده است. "کارگری از صنف فلزکار و مکانیک" نشان میدهد که در این زمینه از اساتید سفسطه و منطق صوری چیزی کم ندارد. این احکام کدامند؟

اول این که عده ای در خارج نشسته اند و عزم به تخریب یکی از "مبارزان جنبش کارگری و ایجاد درگیری در صفوف کارگران و تشکلهای کارگری" را دارند.

دوم این که ایشان ابتدا قصد سکوت در مقابل "افاضات تئوریک" منتقدین به آقای اکبری را داشته اند اما "گمان کرد" که به عنوان یک فعال کارگری باید به دفاع از آقای اکبری برخیزد و به ایشان به عنوان "دبیر اجرائی هیات مؤسسان سندیکاهای کارگری" خسته نباشید بگوید.

سوم این که ایشان معتقد است که "زندگی و کارنامه آقای اکبری روشن تر از آن است که با نوشته ای مخدوش گردد". و پس از این اظهار اطمینان شاهد مثال "فلزکار" به میدان می آید که "برای ایشان و هیات مؤسسان سندیکاهای کارگری همین بس که از درون آنان سندیکای شرکت واحد سربلند کرد و سایر سندیکاها نیز در حال شکل گیری است."

این احکام اصلی مطلب کوتاه "کارگری از صنف فلزکار و مکانیک" در سایت اخبار روز است. برای ما این احکام بهانه ای است تا به بررسی دقیق تر موقعیت جریانی پردازیم که نویسنده بدان تعلق دارد و ضمن وارسی صحت و سقم احکام مزبور گستره فراختری را نیز به مشاهده بنشینیم که هم نوشته های آقای اکبری و هم انتقادات وارد بر این نوشتجات و هم مطلب "کارگری از صنف فلزکار و مکانیک" بر متن آن منتشر شده اند. خواهیم دید که این تصویر بزرگتر ما را در درک برخی تحولات جاری در جنبش کارگری و صف بندیهای حاد درون آن یاری خواهند رساند. با این همه و پیش از هر چیز ملاحظه ای مقدماتی بر سبک نوشته "فلزکار" لازم است. این ملاحظه از آن روست که زمینه بحث و جدل را بهتر فراهم کند.

باز هم شهید؟

اکبر گنجی سالیانی را در زندانهای مخوف جمهوری اسلامی گذراند. در همان زندانها نیز بود که او دچار "دگردیسی" شده و از یک ناراضی اسلامی به یک "لیبرال" تحول یافت و به انتشار مانیفست جمهوریخواهی دست زد. و در اوج این "لیبرالیسم" بود که گنجی به آن روزه معروف مرگ دست زد. او

اعتصاب غذا کرد. اعتصاب غذایی طولانی. بر من معلوم نیست که تصاویر گنجی در حال اعتصاب چگونه دیوارهای زندان را پشت سر گذاشته و هر روزه در سایتهای اینترنتی منتشر میشدند. این برای بحث ما مهم نیز نیست. مهم خود این تصاویر بودند. تصاویری از فردی در حال احتضار که مرگ را پیش چشم خود دارد و به استقبال آن میرود. هنوز که هنوز است تاثیر این تصاویر رقت انگیز و ترحم برانگیز فردی با چشمهای از حدقه درآمده و جثه ای نحیف از خاطر مپاک نمیشود. بارها خواستم دست به قلم ببرم و بنویسم که "بس کن این اعتصاب غذای لعنتی را. این چه لیبرالیسمی است که پیامش را با شهادت طلبی میگستراند. این لیبرالیسم نیست، روایت دیگر از شهید پروری است. چنین "لیبرالی" فردا از همه و هر کس طلبکار خواهد بود." میخواستم بنویسم که "عمو جان، تو در حال اشاعه فرهنگ شهادتی و نه در حال رواج لیبرالیسم". لیبرالیسم گنجی از اساس با آموزه لیبرالیسم در تضاد بود. اساس آموزه لیبرالیسم بر صیانت و قداست و سعادت و رفاه فرد بنا شده است و "لیبرالیسم" گنجی همه این مبانی لیبرالیسم را به ایدئولوژی مقدسی تبدیل میکرد که فرد باید آماده قربانی کردن خود برای آن باشد. روش گنجی نشان میداد که او همان اسلامی مانده بود و همه دریافتهایش از لیبرالیسم ذره ای در جوهر اسلامی او تغییر وارد نکرده بود. بی دلیل نیز نبود که پس از آزادی از زندان گنجی راهی آمریکا شد و نه اروپا. آن لیبرالیسم ایدئولوژیک در آمریکای مذهبی است که خریدار دارد و نه در اروپای غیر مذهبی پراگماتیست.

حکایت گنجی اما گویا حالاحالاها ما را همراهی خواهد کرد. گویی در این مملکت همه چیز روایت ویژه ایرانی- اسلامی خود را دارد. "لیبرالیسم"ش شهادت طلب است، "رفرمیسم"ش مظلوم نما. گویی در این کشور همگان برای یافتن راه بهتر مردن مبارزه میکنند و نه برای بهتر زندگی کردن. همه درفشانی های متفکران ریز و درشت آن در ستایش از خرد و تعقل گویا چاشنی همین بهتر مردن است. جلوه ای از این مظلوم نمایی را آقای اکبری با الفاظ "سنگ میکشم بر دوش، سنگ الفاظ" به نمایش گذاشته بود و "کارگری از صنف فلزکار و مکانیک" نیز بر همان سبیل به برانگیختن احساسات خوانندگان متوسل میشود. درباره جانفشانی های آقای اکبری مینویسد که "آقای حسین اکبری با مقالات، نظرات و مصاحبه های خود که هر تار آن به رنج از روان جدا شده است" چه خدمتها که به به منافع طبقه کارگر نکرده است. هرچند که خاضعانه میگوید "در جاده ی مبارزات این سرزمین، این تلاش ها نیز خاربوته یی است ناچیز که آرزو دارم در متن نقش های باشکوه و شگرف مبارزات زحمتکشان این دیار جایی بیابد." و سرانجام نیز فراز نهایی دست یازیدن به احساس خواننده فرا میرسد و از آنجا که خواننده هم اهل سرزمین گل و بلبل است و در سرزمین گل و بلبل هم با شعر میتوان رگ خواب مردم را به دست گرفت، طبع شعری فلزکار ما هم به یاری اش میشتابد تا بار دیگر مظلومیتش را فریاد کند. و این همه برای چیست؟ برای پاسخگویی به کسانی که نظرات و عمل آقای اکبری را به نقد کشیده اند.

در پاسخ به آقای اکبری و در مؤخره بر کالبد شکافی یک فریب نوشتم که این برای طبقه کارگری که برای زندگی و آینده اش مبارزه میکند سم است. اما گویا این برای فلزکار ما کافی نبود. به او میگوییم که دوست عزیز اگر واقعا شاهد آن بوده ای که هر تار نظر آقای اکبری در مقالات و مصاحبه هایش به رنج از روان جدا شده است، باید حق دوستی برایش به جا میآوردی و او را به روانشناسی میفرستادی. این چه مبارزه برای عدالت و منافع طبقه کارگر است که نوشتن و مصاحبه کردن برای آن با رنج همراه است؟ مگر آقای اکبری مازوخیست است که چنین رنجی را بر خود روا میدارد؟ و شما دوست عزیز حقیقتا با ذکر آلام و مصیبت‌های آقای اکبری هنگام "زایش" نظرات خود انتظار چه چیزی را داری؟ انتظار این که دیگران هنگام برخورد به آن نظرات همواره این را نیز پیش چشم داشته باشند که آقای اکبری در زمان آفرینش آنان رنج بر خود روا نموده است؟ از کی تا حال رنج کشیدن منشا حقانیت بوده است؟ اگر چنین باشد باید همصدا با داستایوفسکی گفت "ای رنج‌های بشری، من در مقابل شما زانو میزنم" و به تحسین مرتاضانی نشست که بر خود تازیانه میزنند، بر میخ میخوابند و چهل شبانه روز را با یک خرما بر فراز درختی سپری میکنند. همه اینها البته انسانی اند، چون که فقط از انسان چنین عجایی سر میزند و نه از هیچ حیوانی. اما هیچ کدام از اینها ربطی به طبقه کارگری ندارد که سرتاسر زندگی اش ملامال از رنجی است که به وی تحمیل شده و مبارزه اش نیز مبارزه ای برای رهائی از این رنج تحمیلی است و نه برای ستایش آن. مضافا بگویم دوست عزیز، شاید خود را سوسیالیست نیز بدانی. برای یک سوسیالیست نیز مبارزه بر علیه پلشتی‌ها و زشتی‌های جهان وارونه موجود نه سرمنشاء درد و رنج، که تحقق شخصیت انسانی خود اوست و گواراتر از هر لذتی. مرارتهای یک کوهنورد هنگام صعود به قله در زمره زیباترین لحظات زندگی وی به شمار می آیند. از قضا در همان صنف فلزکار و مکانیک هم زمانی که جلیل انفرادی‌ها و اسکندر صادقی نژادها روح آن را می ساختند، با شور و شوق در کوهنوردی هایشان به طرح ساختن پناهگاه فلزی قله توجال می پرداختند. صحبتی از رنج در میان نبود. این را شما اگر نمیدانید میتواند از قدیمی ترها پرسید. پس منتهی به دیگران نگذاریم، رنج را به مرتاضان واگذاریم و به جستجوی حقیقت بر آییم.

اما این تمام کار نیست. فلزکار ما خضوع را نیز به کار میگیرد و آن همه مقالات و نظرات و مصاحبه های آقای اکبری را خاربوته هایی ناچیز بر میشمرد که "امید که بر متن نقش های باشکوه و شگرف مبارزات زحمتکشان" جایی برای خود بیابند. آیا تصویری گویا تر از این میتوان برای بی اهمیت جلوه دادن سرنوشت انسانهای واقعی در مقابل تقدس ساختگی مفاهیم انتزاعی کلی ارائه کرد؟ مگر نه این که از قضا تاریخ همین مرز و بوم بزرگترین شاهد مثال بی اهمیتی فرد و حل شدن آن در "امری بزرگ" بود. مگر این همان چیزی نیست که هگل را به این نتیجه رساند که در تاریخ شرق فرد جایی ندارد؟ تا بوده و بوده در ایران ما شاه شاهان قادر مطلق بر سرنوشت همه بوده. او و نه هیچ کس دیگری تجلی اراده جامعه به حساب می آمده و از خود نیز به عنوان "ما" سخن میرانده. "اراده ما بر آن قرار گرفت"، "ما

مقرر نمودیم" و قس علیهذا. برای فرد جایی باقی نبود، زیرا که آن "ما" همه را در بر میگرفت و در خود حل میکرد. آنگاه نیز که شاه شاهان به دیار عدم واصل شد، اراده خدا در هیات ولی فقیه بر جای آن نشست تا ورق تلخ دیگری از بی اعتنایی به سرنوشت آدمیان زنده رقم بخورد. اکنون نیز فلز کار ما شبخ خوفناکی از "سوسیالیسم"ی را طرح میکند که یک بار دیگر فرد را به مسلخ آن "امر بزرگ" بکشاند. ادا و اطوار "برگ سبزی است تحفه درویش" چیزی جز این نیست و چقدر این از مارکسیسم دور است که برای جامعه ای مبارزه میکند که در آن "تکامل آزادانه فرد، شرط تکامل آزادانه جامعه است."³ مارکسیسم در عین حال نقدی است عمیق بر خیانت لیبرالیسم به ادعای تحقق بخشیدن به فردیت انسان. این مارکسیسم است که توان تحقق این فردیت را در جامعه سوسیالیستی امکانپذیر میداند. فلز کار ما بر بستر سنت متحجر ایرانی - شیعی می اندیشد نه بر بستر سوسیالیسم.

اما مساله این است که این مظلوم نمایی ها و درویش مسلکی ها در عرصه سیاست حربه ای است برای از میدان به در کردن حریف. فلز کار ما چه بداند و چه نداند، این حربه را به دست گرفته است. او با این روش هاله ای از تقدس به دور اکبری میکشد تا اکبری را از نقد مصون بدارد. آن کس که دائم تکرار میکند که "من خدمتگزار کوچک مردم" برای آن است که در اولین فرصت بگوید "من توی دهن این مردم میزنم". فلز کار ما نیز اگر میخواهد زمانی به این نرسد که "من توی دهن این مردم میزنم" بهتر است که هم امروز خضوع و تواضع کاذب را کنار بگذارد و از کار آقای اکبری "خار بوته" هایی نسازد که بر متن "نقش های باشکوه و شگرف مبارزات زحمتکشان" معنی می یابد. آقای اکبری مشغول کار سیاسی جهت دار در جامعه ای سرمایه داری و رو به طبقه کارگر آن جامعه است. در اینجا مسلک دراویش معنایی ندارد. کار آقای اکبری هم مثل هر کار و فعالیت سیاسی دیگری در معرض نقد دیگران است. فلز کار ما آنجا که پای استدلال در میان می آید صحبت از "افاضات تئوریک" منتقدان به میان میکشد تا پاسخ استدلال را با استدلال ندهد. "خار بوته" امروز فلز کار نشانه چماقی است که فردا به دست خواهد گرفت. فلز کار ما باید بدان خو کند که هم کار آقای اکبری و هم کار خود ایشان در معرض نقد و بررسی خواهند بود. به این نقد و بررسی بپردازیم.

واقعۀ نگاری یک شکاف

اما اصل ماجرا چیست؟ چرا چنین جدالی بین ما و آقای اکبری در گرفته است؟ آیا آنطور که فلز کار میگوید ما از خارج کشور در صدد انداختن فعالین کارگری به جان همدیگریم؟ حوادث را بررسی کنیم و به قضاوت بنشینیم.

³ نقل به معنی از مانیفست کمونیست

در روز 24 تیر امسال برابر با 16 ژوئیه سال 2007، یعنی حدود 14 روز قبل، هیاتی از جانب فدراسیون جهانی سندیکا‌های کارگری WFTU برای دیدار از خانه کارگر وارد تهران میشود. این دیدار تا روز 20 ژوئیه طول میکشد. از جزئیات این دیدار هنوز هیچ اطلاعی در دست نداریم. اما درباره رابطه این فدراسیون و جمهوری اسلامی ایران همینقدر بس که در "کنفرانس موفقیت آمیز درباره لبنان و خاورمیانه" کنفرانس "افتخار حضور هیاتهای نمایندگی دیپلماتیک سفارتخانه های سوریه، فلسطین، لبنان و ایران" را داشت. در زمره سخنرانان این کنفرانس درباره مسائل خاورمیانه نیز آقای محمد حمزه (ای) مسئول روابط بین المللی خانه کارگر ایران قرار داشت. 4. مستقل از جزئیات، آنچه در این سفر برای ما مهم است نخست تقارن زمانی آن با ربودن منصور اسانلو و سپس و مهم تر از این تقارن زمانی نفس این واقعیت است که روابط این فدراسیون با خانه کارگر اکنون دیگر به سطحی عمیق تر از حضور خانه کارگری ها در جلسات این فدراسیون ارتقا یافته است. از نظر عینی این دیدار گامی در جهت کسب مشروعیت بین المللی برای خانه کارگر و حضور آن در مجامع بین المللی به نمایندگی از کارگران ایران و بازسازی این سازمان مافیائی از این طریق است و با حدس قریب به یقین میتوان گفت که از جمله موضوعات این دیدار را نیز همین معضل خانه کارگر تشکیل میداده. تقارن زمانی این دیدار با ربودن اسانلو از آن جهت اهمیت می یابد که اسانلو مدت کوتاهی قبل از آن در اجلاس سالانه اتحادیه بین المللی حمل و نقل در لندن و همچنین در اجلاس کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد در بروکسل شرکت کرده بود و این کنفدراسیون رقیب آن فدراسیونی است که در سال 1945 از اتحادیه های کشورهای بلوک شرق و اتحادیه های غربی طرفدار شوروی تشکیل شده بود. حضور هیات نمایندگی فدراسیون مزبور در خانه کارگر از هر دو سو در عین حال پاسخی بود به اقدام سندیکای واحد و در مقابل آن. اما ربط این ماجرا به آقای اکبری چیست؟ اجازه دهید روند وقایع را گام به گام دنبال کنیم و ببینیم که کدام وقایع پیش درآمد این فینال باشکوه را ساخته اند. زمان را گام به گام عقب ببریم و این وقایع را دنبال کنیم.

در فاصله چند روز پیش از سفر هیات فدراسیون جهانی سندیکا‌های کارگری به دیدار خانه کارگر فعالیت تبلیغاتی وسیع و گسترده ای از جانب توده ای ها راه می افتد. سه روز پیش از دیدار، یعنی در تاریخ 21 تیر، مطلبی از انوشه کیوان پناه در سایت "دنیای ما" به چاپ میرسد تحت عنوان " توهمات « کارگری» و تخریب فدراسیون جهانی سندیکایی"⁵. قسمت دوم این مطلب نیز یک روز بعد از آن منتشر میشود. کیوان پناه نوشته خود را با این شروع میکند که "متأسفانه در خارج کشور شاهد حرکت هایی هستیم که بیشتر به برپا کردن آتش کناری و منحرف کردن جنبش عمومی از انجام بخشی از وظائف خطیر آن در این

⁴ خبرنامه Flashes from WFTU مورخه اکتبر 2006 مندرج در سایت فدراسیون جهانی سندیکا‌های کارگری

<http://www.wftucentral.org>

⁵ نگاه کنید به: http://www.donyayema.info/articles_detail.php?aid=40

قسمت دوم مطلب: http://www.donyayema.info/articles_detail.php?aid=41

عرصه شبیه است. یکی از این حرکت‌ها، کارزار تبلیغاتی است که به بهانه‌های مختلف علیه «فدراسیون جهانی سندیکایی» و پانزدهمین کنگره آن و مستقیم یا غیرمستقیم به سود «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری آزاد» به راه انداخته شده است. برای درک بستر واقعی این کارزار، توجه به نکات زیر ضروری است: 1- ایدئولوژی زدایی بخش‌هایی از جنبش چپ و پذیرش سوسیال دموکراسی راست از جانب آنها و پیدایش تشکیلات سیاسی «چپ دمکرات»⁶ او سپس به زعم خود به افشاگری از این حرکت نشست و سرانجام و در قسمت دوم مقاله اش این کارزار را به «چپ دمکرات»ی نسبت می‌دهد که ریشه اش را هم در روزیونیسیم برنشتاین باید جست. ما فعلاً به مزخرفات «تحلیلی» آقا یا خانم کیوان پناه کاری نداریم. نکته مهم این است که ایشان از «کارزار تبلیغاتی ای» در خارج از کشور صحبت می‌کند که گویا به بهانه‌های مختلف علیه «فدراسیون جهانی سندیکایی» و به نفع «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری آزاد» در جریان است. با این حال او حتی به یک نمونه از بروز چنین کارزاری اشاره نمی‌کند. از آن تاریخ مدت زیادی نگذشته است و خواننده علاقمند میتواند به آرشیو سایتهای اینترنتی همه جریانات و سازمانهای چپ، اعم از دمکرات و رادیکال و سوسیال دمکرات و غیره مراجعه کند. حتی یک مطلب درباره «فدراسیون جهانی سندیکایی» در این سایتها به چشم نمیخورد. نه در ذم آن و نه در مدحش. واقعیت این است که در مقطع انتشار مقاله مزبور «فدراسیون جهانی سندیکایی» آقا یا خانم کیوان پناه در میان چپ به هیچ وجه مطرح نیست و علیه چیزی که مطرح نیست کسی چیزی نمی نویسد و ننوشت. در مقابل اما در سایتهای آویزان به چپ طیف توده ای در همان دوره مباحثات متعددی بر له و علیه «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری آزاد» میتوان یافت و از قضا همین انوشه کیوان پناه همراه با خانم المیرا مرادی از صحنه گردانان اصلی این مباحثات و از کسانی بود که تیزترین قلم را بر علیه «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های آزاد» به کار میگرفت. بر خلاف کارزار تبلیغاتی ادعایی انوشه کیوان پناه، این یکی حقیقتاً کارزاری واقعی بود که هنوز هم ادامه دارد. پائین تر خواهیم دید که کیوان پناه با طرح دروغین «کارزار تبلیغاتی» علیه کنفدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری در حال رد گم کردن است. اما فعلاً به آن کارزار واقعی در خارج کشور و پیرامون «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری آزاد» بپردازیم.

در روز 20 تیر ماه مطلبی از خانم مرادی منتشر میشود تحت عنوان " چرا باید سندیکای واحد را از AFL-CIO و ICFTU دو سازمان پلیسی، مخوف کارگری برحذر داشت؟"⁶ خانم مرادی یک بار و حدود دو سال قبل این مطلب را که ترجمه متن سخنرانی خانم آلبرایت، وزیر امور خارجه دولت کلینتون در نشستی از AFL-CIO است، منتشر کرده بود. اما ایشان لازم دانست در شرایط جدید همان مطلب را با اضافاتی مجدداً منتشر کند. ایشان دیگر هشدارهای عمومی در مورد اتحادیه‌های کارگری آمریکا را کافی نمی‌دید و لازم میدانست این بار پیام خود را صریحاً طرح کند و آن اضافات نیز مربوط به همین

⁶ نگاه کنید به: http://www.donyayema.info/do_art_print.php?aid=681

پیام بودند. دو نکته حائز اهمیت در مطلب این خانم وجود دارد: نخست اینکه کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری آزاد در کنار AFL-CIO به عنوان یک سازمان مخوف پلیسی رده بندی می شود و دوم این که این بار بخشی از فعالین جنبش کارگری ایران در خارج کشور یا به عبارتی اکثریت قریب به اتفاق آنان مستقیماً مورد حمله قرار میگیرند. خانم مرادی می نویسد: "متأسفانه بخشی از فعالین ایرانی کارگری خارج از کشورها که اینک خود برای این سازمانهای مخوف ضد کارگری کار می کنند، کارگر مستاصل و از همه جا بی خبر ایرانی را به این جلادان می سپارند". فعلاً به این کاری نداریم که خانم مرادی در سنتی قلم میزند که مخوف ترین سازمانهای پلیسی را شکل داده است و بیش از همه کشورهای سرمایه داری غرب کمونیست کشی کرده است. اگر در نظر داشته باشیم که این خانم کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری آزاد را نیز سازمان مخوف پلیسی خوانده است روشن میشود که هدف حمله ایشان فقط کسانی نیستند که به قول ایشان "برای این سازمانهای مخوف ضد کارگری" کار میکنند. هدف همه آنها اینی اند که در سالهای گذشته با اتحادیه های عضو این کنفدراسیون همکاری داشته و برای جلب حمایت آنان از جنبش کارگری ایران تلاش کرده اند. علاوه بر این و تا جایی که به فعالین داخل کشور برمیگردد، هجوم توده ای ها همه این فعالین را هدف قرار گرفته است. به این دلیل ساده که همه فعالین در معرض خطر در سالهای گذشته، از فعالین سندیکای واحد تا فعالین اول ماه مه سقر، از اسانلو و مددی تا صالحی و امانی و کریمی، همه و همه هنگام مشکلات از همین کنفدراسیون اتحادیه های جهانی انتظار همبستگی داشته و در مواردی نه چندان اندک نیز این همبستگی را دریافت کرده اند. اما آنچه خانم مرادی طرح کرده بود هنوز در قیاس با اظهارات مردکی در فاصله یک یا دو روز پیش از انتشار مطلب خانم مرادی کاملاً بی بو و خاصیت است. این آقا در مطلب خود نوشته بود که "برخی از فعالین ایرانی کارگری در خارج از ایران که خود سابقاً از تندروترین و رادیکال ترین فعالین کارگری بوده اند، هم اینک در مراکز این سازمانهای ضد کارگری بکار مشغول شده و با مقادیری دستمزد نیروی خود را در خدمت به دام انداختن فعالین کارگری ایرانی، و نمونه اخیرش رهبری سندیکای واحد نموده اند". این مطلب نیز در سایت دنیای ما منتشر شده بود. طرفه این که این شیادان در پی اعتراضی که از درون طیف خود آنان صورت گرفت متن مطلب را بدون ذکر هیچگونه توضیحی حذف کرده و از کل آن تنها عکس سوییینی دبیر کل AFL-CIO را همراه با توضیحی کوتاه درباره او بر جا گذاشته اند.⁷ کسی که روشهای حرب توده را بشناسد میدانند که جعل مطلب و حذف مطالب ناگوار یک شگرد همیشگی این جریان بوده است.⁸

⁷ نگاه کنید به: http://www.donyayema.info/album.php?a_id=1109

⁸ ایرج مصداقی در نوشته ای خواندنی نشان میدهد که چگونه عبدالله شهبازی کادر حزب توده ایران در ساختن دستگاه سرکوب وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نقش ایفا کرده است. همین آقای شهبازی در زمان شاه نیز با ساواک همکاری داشته است و حزب توده ایران در شماره 19 نامه مردم در سال 58 در پاسخ به اعتراضات نسبت به حضور شهبازی در حزب با توجه به سابقه همکاری وی با ساواک اعلام میکند که آقای شهبازی از طرف حزب مأمور نفوذ در ساواک بوده و خدمات ارزنده ای نیز به حزب ارائه داشته است. مصداقی میگوید که همین شماره نامه مردم از کل آرشیوهای حزب توده حذف شده و قابل دسترسی نیست. برای خواندن مقاله ایرج مصداقی رجوع کنید به:

<http://ettehaddi.blogfa.com/post-38.aspx>

سیر بررسی رویدادها را ادامه دهیم. مدتی قبل از انتشار مطالب ذکر شده مصاحبه ای تحت عنوان "مصاحبه" نام مردم» با رهبر سندیکایی یونان⁹ شماره 768 نام مردم، ارگان حزب توده ایران مورخه 16 تیر ماه به چاپ رسید. یادآوری این نکته لازم است که سندیکای یونان ستون فقرات فدراسیون جهانی سندیکاهای مطلوب حزب توده را تشکیل میدهد و اکثر جلسات این فدراسیون در آتن برگزار میشود. نام مردم با این عبارت مصاحبه را شروع میکند: "در فرصتی که اخیراً فراهم شده بود" نام مردم "صحبت کوتاهی با رفیق «گیورگوس اسکیادیوتیس»، ... داشت" و سپس به خود مصاحبه میپردازد. نام مردم هیچ اشاره نزدیکی به فرصتی که اخیراً فراهم شده بود و دلایل این دیدار ندارد. اما از فحوای مصاحبه میتوان حدس زد که موضوع این دیدار چه بوده است. نام مردم در ادامه مصاحبه از جمله از گیورگوس میخواهد که نظر خود را در رابطه با عملکرد سازمانهای بین المللی سندیکائی توضیح دهد و گیورگوس در پاسخ میگوید: "رقابت و بین المللی شدن فزاینده موجب افزایش تازشگری سرمایه داری در هر دو سطح ملی و بین المللی می شود، که به صورت فرایندهایی مستقل اما مکمل یکدیگر عمل می کنند. یکی از عناصر این تازشگری و سرچشمه ای که آن را تغذیه می کند، تسلیم و بی خاصیت کردن آن سازمان های سندیکایی است که در راستای همکاری طبقاتی در سطح ملی و بین المللی کار می کنند، مثل "اتحادیه های صنفی آزاد" یا "فدراسیون اتحادیه های صنفی اروپا" و دیگران، که در خدمت منافع سرمایه و بنگاه های فرا ملی قرار دارند و از سیاست های دولت های سرمایه داری پشتیبانی می کنند." و سپس با تاکید بر "بلند کردن پرچم طبقاتی در برابر خط مشی چنان اتحادیه های صنفی" "تقویت و تحکیم" فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری" و گرایش طبقاتی آن" را "از مسایل عمده در تجدید سازمان جنبش کارگری در هر کشوری" قلمداد میکند و سرانجام می افزاید که: "پیشبرد مبارزات کارگری چه در عرصه محیط های کار مجزا و چه در پهنه بخش های گوناگون تولیدی در هر کشور جداگانه عاملی ضروری است که باید با عمل مشترک و همبستگی زحمتکشان در بخش های تولیدی مورد نظر در هر کشور، و نیز در کشورهای دیگر، و در کل از طریق "فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری" و اتحادیه های کارگری تحت نفوذ آن، در هم آمیخته و هماهنگ شود." آنچه در این عبارات جالب توجه است اولاً حمله بی محابای آن به کنفدراسیون رقیب است و ثانياً این حکم گیورگوس که بلند کردن پرچم طبقاتی در برابر خط مشی چنان اتحادیه های صنفی باید از طریق "فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری" و اتحادیه های کارگری تحت نفوذ آن، در هم آمیخته و هماهنگ شود. او نمیگوید که فدراسیونش در راه جلب اتحادیه های بیشتری تلاش خواهد کرد، میگوید این مبارزه باید از طریق فدراسیون مطبوع وی پیش رود. این که از دید آقای گیورگوس چه کسانی قادر به بلند کردن پرچم طبقاتی اند را دیدار هیات نمایندگی فدراسیون مطبوع وی از خانه کارگر نشان میدهد.

⁹ نگاه کنید به: <http://www.tudehpartyiran.org/detail.asp?id=232>

فعلا کمی مکث کنیم و آنچه را که در این مدت کوتاه از اذهان توده ای ها تراوش نموده جمعبندی کنیم. در فاصله ای بسیار کوتاه، یعنی از 16 تا 24 تیر چندین مطلب متوالی در رابطه با جنبش کارگری ایران و روابط آن با سازمانهای بین المللی از خامه قلم بدستان این حزب درآمد. مضمون همه این نوشته ها را دو محور اصلی تشکیل میداد. اول کوبیدن و بی اعتبار کردن "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری آزاد" تا حد یک سازمان پلیسی مخوف و دوم طرح آلترناتیو خودی "فدراسیون جهانی سندیکایی". حال این سوال طرح میشود که علت این فعالیت فشرده چیست؟ نه آن کنفدراسیون و نه این فدراسیون در این روزها شکل نگرفته اند. حزب توده هم که یادگار دوران اصحاب کهف است. پس چه عاملی باعث طرح چنین فشرده موضوع از جانب حزب توده شده است؟ در این شکی نیست که زمینه سازی دیدار هیات نمایندگی "فدراسیون جهانی سندیکایی" از خانه کارگر یک هدف بلاواسطه این کمپین بوده است. اما این تمام ماجرا نیست. این سوال نیز موضوعیت دارد که چرا این دیدار در این مقطع زمانی باید صورت میگرفت؟ چه تحولی حزب توده را به چنین تکاپویی انداخته و چه عاملی به آن جسارت دست زدن به چنین مانوری را داده است؟ به چند احتمالی که طرح میشوند نظری بیندازیم:

آیا حقیقتا خطر شکل گیری اپوزیسیون آمریکائی به یک خطر حاد تبدیل شده است؟ شکست همه تلاشهای تاکنونی اپوزیسیون بورژوائی مغلوب در خارج کشور که ناکامی کنفرانس پاریس آخرین نمونه آن را نشان میدهد، این شق را از دور خارج میکند.

آیا خطر تهاجم نظامی آمریکا یکباره چنان افزایش یافته است که حزب توده و اعوان و انصارش از همین امروز به فکر پیشگیری از چلبی های ایرانی افتاده اند؟ هم تحولات سیاسی در عراق و آغاز مذاکرات بین ایران و آمریکا و هم تشدید اختلاف در بین دول اصلی شورای امنیت چنین احتمالی را امروز لاقلا از یک سال قبل ضعیف تر کرده اند. چنین ارزیابی ای میتواندست یک سال قبل نقطه عزیمت اتخاذ تاکتیکهای متناسب در نظر گرفته شود. امروز اما چنین نیست. علاوه بر این و حتی اگر چنین هم بود و خطر تهاجم نظامی آمریکا و سرنگونی رژیم فوریت داشت، حزب توده به هیچ وجه چنین تاکتیکی را اتخاذ نمیکرد. نمونه عراق به خوبی نشان میدهد که امثال حزب توده بیش از آن به رئال پللیتیک پایبندند که از این ناپرهیزی ها بکنند. برعکس. در چنین حالتی حزب توده به ظن قریب به یقین موضعی به نفع دخالتگری آمریکا و یا بیطرفی مثبت اتخاذ خواهد کرد تا در فعل و انفعالات فردای چنین تحولی بتواند سهم خود را بخواهد.

آیا جمهوری اسلامی از نقطه نظر حزب توده در معرض سقوط قرار گرفته است و حزب توده با تعرض به سیاستهای طرفدار غرب به زعم خود در صدد تحکیم موقعیت نیروهای عدالتخواه است؟ بررسی همه تحلیلهای این حزب نشان میدهد که چنین ارزیابی ای وجود ندارد. لاقلا از نظر حزب توده سقوط قریب الوقوعی در کار نیست و استراتژی این حزب نیز کماکان بر حمایت از این یا آن جناح رژیم استوار است.

با این حساب ماجرا چیست و کدام تغییر در صحنه سیاست ایران باعث این هجمه متمرکز حزب توده به اتحادیه های کارگری آزاد و قلمداد نمودن آنان به عنوان سازمانهای مخوف پلیسی گشته است؟ علاوه بر اینها کدام عامل باعث شده است که حزب توده ای که تا دیروز بدهکار جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی در ایران به شمار می آمد و در هر گام باید نخست به توضیح و توجیه گندکاری های خود می نشست، امروز چنین گستاخانه و بی پروا دست به تعرض زده و بخشهایی از جنبش کارگری را مستقیما و همه این جنبش را به طور غیر مستقیم اما به اندازه کافی گویا مورد حمله قرار داده است؟ آیا سازمان حزب توده یکباره چنان رشد کرده است که چنین اعتماد به نفسی در توده ای ها به وجود آورده است؟ آیا تغییرات عمومی در سطح سیاست و ناکامی آمریکایی ها در عراق باعث این تغییر رویه در توده ای ها شده است؟ خواهیم دید که ماجرا ساده تر و در عین حال تکان دهنده تر از اینهاست.

همه این هجمه توده ایستی 15 روز پس از بازگشت اسانلو از سفر اروپایی و شرکت در اجلاس سالانه اتحادیه بین المللی حمل و نقل در لندن و در کمیسیون کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری آزاد در بروکسل صورت میگیرد. این و فقط این، تنها واقعه ای است که در هفته ها و ماههای اخیر در رابطه با جنبش کارگری اتفاق افتاده و همه شاخصهای مطرح شده در هجوم توده ای ها را در خود دارد. هجوم توده ایستی چند محور را هدف قرار گرفته است. نخست اعلام کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری آزاد به عنوان یک سازمان پلیسی مخوف. از این منظر اسانلو در اجلاس یک سازمان پلیسی مخوف شرکت کرده بود. دوم فقدان مشروعیت مصاحبه با رسانه های آمریکایی. از این نقطه نظر نیز اسانلو مرتکب گناه کبیره مصاحبه با تلویزیون آمریکا نیز شده بود. و سوم مساله سالیдарیتی سنتر که پایین تر جداگانه به آن خواهیم پرداخت. پیش از آن اما لازم است یک بار دیگر برخی از تحولات واقع و اظهارات نقل شده در بالا را مرور کنیم.

اول دیداری بین حزب توده و دبیر سندیکای یونانی صورت میگیرد که در آن دیدار گیورگوس از یک طرف اتحادیه های عضو کنفدراسیون رقیب را یکسره حامی سرمایه داری معرفی کرده و برای اعتلای مبارزه طبقاتی اعلام میکند که جنبش کارگری در کشورهای مختلف باید به فدراسیون جهانی متبوع وی بپیوندند. تاریخ این دیدار و مناسبت آن معلوم نیست. مصاحبه اما 4 روز پیش از سفر هیات نمایندگی این فدراسیون به تهران و دیدار از خانه کارگر منتشر میگردد. فقط یک ساده لوح میتواند خیال کند که موضوع سفر هیات نمایندگی این فدراسیون به دیدار خانه کارگر مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است. با قطعیت باید گفت که از قضا تدارکات نهایی این سفر و جزئیات هماهنگی های بعدی توده ای ها و خانه کارگر و تقسیم پستهای سازمان مشترک آینده این دو گروه موضوع اصلی دیدار حزب توده و آن "رهبر" سندیکایی و سایر همکارانش را تشکیل میداده است.

دوم و تقریبا همزمان با انتشار این مصاحبه قلم بدستان توده ای "کارزار تبلیغاتی" خود را شروع میکنند. مرحله اول این کارزار تخریب کامل اعتبار کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری آزاد از طریق

انتساب آن به اتحادیه آمریکایی AFL-CIO و از آن طریق به سالی‌داری سنتر و سازمان جاسوسی سیا است. آنها اعلام میکنند که این کنفدراسیون جهانی یک سازمان مخوف پلیسی است که گرداننده اصلی آن همین اتحادیه آمریکایی است. در این هجوم آنها فعالینی در خارج از کشور را هدف قرار میدهند که گویا قبلاً چپ رادیکال بوده‌اند و امروز از این نهادها پول میگیرند تا "فعالین بی‌خبر جنبش کارگری در ایران را به دام بیندازند" که "آخرین نمونه آن هم رهبری سندیکای واحد" است. با انجام "موفقیت آمیز" و ضربتی این مرحله است که مرحله دوم شروع می‌شود و آقای کیوان پناه فوق‌الذکر مساله دروغین "کارزار تبلیغاتی" بر علیه کنفدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری را به میان میکشد تا این کنفدراسیون را تشکیلاتی انقلابی جا زده و مقدمات را برای پذیرش دیدار اعضای این سازمان با خانه کارگر فراهم کند. این الگو را پیش از آن در جریان دیدار چاوز از ایران به کار گرفته بودند و با وقاحت تمام منتقدین این دیدار را یکسره نئو لیبرال معرفی کرده بودند.

سوم این دغلكاران کمپینی در تقبیح مصاحبه با صدای آمریکا به راه می‌اندازند که تا همین امروز هم ادامه دارد و حتی به بیرون کشیدن اسناد نیم قرن قبل نیز منجر شده است.

چهارم نوع طرح ماجرای سالی‌داری سنتر است که نشان میدهد این حضرات به هیچ چیزی پایبند نیستند. آنها در این رابطه نخست و در دو مورد به طور مشخص مساله مزد گرفتن فعالینی در خارج از کشور از این نهاد را طرح میکنند، بی آن که خود را ملزم به رعایت حداقلی از ضوابط مدنی طرح اتهام بدانند. از قرار آنها یک اشتباه فاحش فرهاد شعبانی را که حدود سه هفته پیش از انتشار نوشتجات این جانوران درج شده و از جانب فرد مورد اتهام تکذیب نیز شده بود مبنای تکرار این اتهامات قرار میدهند، بی آن که ذره‌ای به خود زحمت مستند کردن اتهامشان را بدهند. این که فرهاد شعبانی با نیت انتقادی از موضع چپ به طرح آن موضوع پرداخته بود، برای آقایان و خانمهای توده‌ای فرقی نمیکند. مهم این بود که از جایی حرفی زده شده بود که اکنون به کار آنان می‌آید. عین همین برخورد را آنان با مطلبی انجام دادند که بیش از پنج ماه قبل برهان عظیمی مائوئیست در افشای سالی‌داری سنتر منتشر کرده بود. توده‌ای‌ها بخشهای مائوئیستی نوشته را حذف کرده و بقیه را تقریباً بی‌کم و کاست - و صد البته بدون ذکر نام مؤلف اصلی - درج نمودند.¹⁰

حال باید روشن شده باشد که اولاً سندیکای واحد هدف این هجوم قرار گرفته است و ثانیاً آنها در این هجوم "تصحیح" این یا آن سیاست به زعم خود نادرست سندیکای واحد را مد نظر نداشتند و ندارند. آنها نابودی این سندیکا را هدف قرار داده‌اند. به چه دلیل؟ به این دلیل ساده که این سندیکا مرزهای ترسیم شده از جانب آنان را ترک کرده است و موقعیت بین‌المللی خود را در چهارچوب کنفدراسیون جهانی اتحادیه کارگری آزاد تبیین کرده است و سفر اسانلو برش قطعی این سندیکا را از چهارچوبهای مد

¹⁰ برای مقایسه این دو متن نگاه کنید به مطلب برهان عظیمی http://www.ofros.com/maghale/azimi_nahadha.pdf و مطلب مندرج در دنیای ما http://www.donyayema.info/album.php?a_id=1111

نظر حضرات توده ای به نمایش میگذاشت. دقیقا به همین دلیل و برای جلوگیری از تضعیف موقعیت خود در مقابل کنفدراسیون رقیب است که هیات فدراسیون جهانی توده ایستی در این موقعیت خاص به ایران سفر میکند. ما بالاتر دیدیم که رابطه بین خانه کارگر و این فدراسیون قدیمی تر از این چند هفته است. تفاوت ماجرا در این بود که فدراسیون مربوطه و خود حزب توده تا پیش از این هنوز به این امیدوار بودند که بخشهایی از جنبش سندیکایی را به خود جلب کنند. آنها البته لازم ندیدند حتی یک بار هم به سرکوبگری جمهوری اسلامی نسبت به جنبش کارگری اعتراض کنند. در مقابل بارها و بارها حمایت خود را از مبارزات مردم ایران بر علیه امپریالیسم آمریکا اظهار داشته اند که در ادبیات توده ای چیزی جز حمایت از رژیم جمهوری اسلامی نیست. تناقض استراتژی این فدراسیون نسبت به جنبش کارگری دقیقا در همین نهفته بود که تلاش آنها به جلب سندیکاها نباید رژیم عزیزشان را از آنها میرماند و به همین دلیل سندیکاهای کارگری باید در عین جذب شدن به این فدراسیون به خط و مشی مقبولی در چهارچوب رژیم نیز رو می آوردند و این خط مشی نیز چیزی نبود جز به رسمیت شناختن استراتژی دوچرخه برای جنبش کارگری که بر اساس آن سندیکاهای مستقل نه در تقابل با شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر بلکه به عنوان مکملی بر آنان و به عنوان چرخ دوم به کار گرفته میشدند. بر اساس همین سیاست نیز بود که فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری برای دوره ای طولانی با هر دو گروهبندی در تماس بود. تماس با سندیکالیستها را "کمیسیون ارتباطات سندیکائی" باید تامین میکرد و تماس با شوراهای اسلامی را خانه کارگر. در پانزدهمین کنفرانس این فدراسیون در سال 2005 در کوبا نیز هم هیات نمایندگی خانه کارگر حضور داشت و هم آن "کمیسیون ارتباطات سندیکائی". اقدام سندیکای واحد در اعزام نماینده به اجلاس اتحادیه بین المللی حمل و نقل اعلام شکست نهایی این استراتژی بود. سندیکای واحد و شخص اسانلو با این اقدام نشان دادند که حاضر به صرفنظر کردن از استقلال شکل خود و تبدیل شدن به زیر مجموعه ای از سازمان مافیائی خانه کارگر نیستند. شکاف دیگر قطعی بود. هیات نمایندگی فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری پس از رایزنی های لازم با حزب فخریمه توده راهی دیدار از خانه کارگر در تهران میشود. این که خانه کارگر یک ارگان قابل اتکای سرکوب جنبش کارگری در تمام دوران حاکمیت اسلامی بوده است و به رسمیت شناختن آن به رسمیت شناختن سرکوب کارگران است به اندازه کافی شنیع است. با این همه عمق دنائت چنین اقدامی هنگامی روشن تر میشود که در نظر گرفته شود که این اقدام در شرایط خاموشی طبقه کارگر و در سالهای سیاه دهه شصت و هفتاد صورت نمیگیرد. این اقدام در حالی صورت میگیرد که طبقه کارگر ایرن خیزش مستقل خود برای سازمانیابی را آغاز کرده است و در هیات سندیکای واحد نخستین شکل توده ای مستقل خود را ساخته است. این اقدام در حالی صورت میگیرد که رهبران و فعالین جنبش کارگری دقیقا به همین دلیل پافشاری بر استقلال طبقاتی خویش هر روز در معرض دستگیری و شکنجه و زندان قرار دارند، صالحی در زندان سندنج با مرگ دست و پنجه نرم میکند و اسانلو که تنها 4 روز پیش از دیدار

فدراسیون جهانی توده ایستی و خانه کارگریها ربوده شده است در بند 209 اوین در حال شکنجه شدن است. توده ای ها از پشت بر جنبش کارگری ایران خنجر زدند. این ننگ هیچگاه از دامن آنان پاک نخواهد شد.

اما چه چیزی جرات این گستاخی را به آنان داده است؟

هیزم بیار معرکه

بالتر دیدیم که تمام هجمه توده ای ها به سندیکای واحد و کل جنبش کارگری ایران پس از بازگشت اسانلو از سفر لندن واقع میشود. تا پیش از سفر اسانلو توده ای ها کمترین اقدامی که نشان دهنده انتقاد آنان به جنبش کارگری باشد از خود بروز نمیدهند. هر چه باشد آنها به خوبی بر این واقف بودند که سابقه درخشانشان آلوده تر از آن است که بتوانند در مقام منتقد جنبش کارگری ظاهر شوند. سیاست انفعالی توده ای ها نسبت به جنبش کارگری حتی تا آنجا پیش میرفت که در ادبیات سالهای اخیر آنان کمتر نوشته یا مطلبی به جنبش کارگری میپرداخت و اگر هم چنین بود در همان حد کلی دفاع از سندیکالیسم باقی می ماند. این وضع یکباره در خرداد ماه دگرگون میشود. آنها نه مستقیماً و به اتکاء خود. گلوله زرادخانه توده ای ها را آقای اکبری در خرج لوله تفنگ آنان قرار میدهد.

حسین اکبری در روز 15 اردیبهشت مقاله "کارگران و آینده ای پر مخاطره" را منتشر میکند. در این مقاله که عباس فرد در نوشته "کالبد شکافی یک فریب"¹¹ به تفصیل آن را به نقد کشیده است، محورهای اصلی تعرض بعدی به سندیکای واحد طرح شده اند. از جمله بخش نسبتاً مفصلی از مقاله اکبری به سیاست های دخالتگرانه امپریالیسم در ایران و در رابطه با جنبش کارگری اختصاص دارد. اکبری همچنین به شکل پوشیده ای به طرح انتقاداتی در زمینه "ایجاد تشکیلات از بالا" و مسائلی از این قبیل میپردازد.

حدود بیست روز بعد، در 3 خرداد، نوشته بعدی حسین اکبری تحت عنوان "نقد کارگری بر سندیکای کارگری" منتشر میشود که در آن پرده پوشی را کنار گذاشته و به طرح آشکار انتقادات خود از سندیکای واحد میپردازد. در این نوشته اکبری تعارفات را کنار گذاشته و به طرح محورهایی می پردازد که بعداً در کمپین توده ای ها بر علیه سندیکای واحد کاملاً به کار گرفته میشوند. ما در اینجا قصد پرداختن به این نوشته را نداریم و خواننده علاقمند میتواند به مطلب مرتضی افشاری و من در همین رابطه رجوع کند. در اینجا کافی است بدانیم که اساس انتقاد اکبری نیز بر همان موضوع "دخالت امپریالیستها" قرار گرفته است. او در طرح این سیاست تا آنجا پیش میرود که اولاً شائبه دریافت کمکهای مالی ناسالم را دامن میزند، ثانیاً به صراحت از قباحت مصاحبه و استفاده از رسانه هایی که با

¹¹ برای مقاله عباس فرد نگاه کنید به <http://www.omied.net>

بودجه کنگره آمریکا فعالیت میکنند سخن به میان می آورد و ثالثاً رهبری سندیکای واحد را صراحتاً بر صندلی اتهام مینشانند. به موضوعات دیگر نوشته وی که به همان اندازه ناجوانمردانه اند کاری نداریم. طرح همین محورها کافی بود که راه برای حمله باز شود. نوشته آقای اکبری نیز درست مثل نوشته فلزکار ما، پس از درج در اعتماد، نخستین بار در سایت کذائی اخبار روز درج میشود. این سایت همانی است که حق نشر اختصاصی نوشته های آن "کمیسیون ارتباطات سندیکایی" را نیز دارد. اما نوشته آقای اکبری بلافاصله به سایتهای توده ای ها از قبیل سلام سوسیالیسم و عدالت نیز راه می یابد و در آنها جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص میدهد. برای آنکه اهمیت نوشته اکبری برای توده ای ها را روشن کرده باشیم هیچ چیز بهتر از انعکاس مستقیم آن بخشهای "هیجان انگیز" نوشته در سایتهای توده ای ها نیست. همه این موارد را یک به یک نگاه کنیم.

اکبری نخست سعی میکند قصور سندیکای واحد را در انجام وظایفش از قبیل انتشار پیک سندیکا نشان دهد و کارهای انجام شده از قبیل راه اندازی سایت سندیکا را زیر سوال ببرد و زیر عنوان ارزیابی از وضعیت کنونی به طرح چند محور میپردازد. عدالت از این قسمت جمله زیر را برجسته کرده است: **"اما آیا 17 هزار کارگر شرکت واحد قادر به مراجعه به این سایت هستند؟"**

از همین قسمت عدالت عبارت زیر را نیز درخور توجه ویژه دانسته است: **"مجموعه شعارهای مطالبانی که توسط سندیکا طرح شد، چند درصد به دست آمده است؟ در حال حاضر واحد مربوطه به سرعت و شدت به سوی خصوصی سازی می رود و تغییرات ساختاری واحد کار تغییراتی در زندگی کارگران ایجاد خواهد کرد، سندیکا در این باره چکار می تواند بکند؟"**

روشن است که عدالت از زبان آقای اکبری سخن میگوید. اکبری سپس به وظایف ششگانه ای میپردازد که به زعم وی سندیکای واحد باید انجام دهد و در جمع بندی همین بحث نیز مساله کمک مالی را طرح میکند. عدالت از این قسمت عبارات زیر را می قاید: "در ارتباط با همین تلاش های ضروری است که اعضای سندیکا نیاز به تامین منابع مالی پاک و سالم را برای پیشبرد مقاصد سندیکایی حس می کنند و اعتبارات ناشی از حق عضویت معنی پیدا می کند."

اکبری در ادامه به خودشیفتگی های رهبران واحد می تازد در ستایش روحیه مشارکت و اعتماد به نفس داد سخن در میدهد تا با طرح یک سوال به اوج بحث خود برسد. عبارات این قسمت از نوشته از نظر عدالتی ها سگسی ترین عبارات اند. عین چند عبارتی را که پشت سر هم برجسته کرده اند نقل میکنیم: **"اینها نه خیالات واهی بلکه ضروریات انکارناپذیری است که متاسفانه تاکنون درک نشده اند. آیا سندیکای شرکت واحد چنین رفتاری دارد؟"**

متاسفانه از مجموعه رفتارهای موجود نمی توان این توجه و پایبندی را دید و حتی احساس کرد. رهبران سندیکا بیشترین انرژی و وقت خود را ناچار در رفع تبعات ناشی از اتفاقات یک سال و نیم گذشته به کار می برند. این امری است ناگزیر اما همه ماجرا نیست. کثرت مانورهای تبلیغاتی بجا و نابجا و مصاحبه های فراوان با رسانه هایی که از نظر مردم بی اعتبارند و با بودجه کنگره آمریکا فعالیت می کنند یا مصاحبه مستقیم با صدای آمریکا، آیا این نوع رفتارها بهانه یی علیه سندیکا و طرح تئوری توطئه خارجی از جانب مخالفان فعالیت های سندیکایی به دست نمی دهد؟"

و سرانجام عبارتی دیگر که نشان می‌دهد کدام مهمات در حمله آتی مورد نیاز توده ای‌ها بودند: " آیا ضرورت کار تبلیغی و ترویجی بین کارگران واحد مربوطه در درجه اول اهمیت است یا حضور در یک جمع دانشجویی در یک دانشگاه برای طرح مباحث آسیب شناسانه جنبش کارگری؟"¹² حال یک بار دیگر به محورهایی که در هجمه توده ای‌ها یک ماه و نیم بعد از نوشته اکبری مورد استفاده قرار گرفته اند نگاه کنید. محورهای هجمه مو به مو بر انتقادات اکبری منطبقند. اکبری مهمات این هجمه را در اختیار توده ای‌ها قرار داده است.

شاید تصور شود که این کار را هر کس دیگری نیز میتواند انجام دهد. هر چه باشد توده ای‌ها نشان دادند که آنها در انجام سیاستهای خود از هر کمکی بهره میگیرند. چه این از جانب یک فعال کمونیست مثل فرهاد شعبانی باشد و چه از جانب یک مائوئیست استخوان خورده و دشمن خونی توده ای‌ها مثل برهان عظیمی. آری این درست است. اما اهمیت کار آقای اکبری در چیز دیگری است که فلز کار ما ناخواسته آن را عنوان کرده است. فلز کار ما برای اولین بار و در متن یک مجادله موقعیت تشکیلاتی آقای اکبری را عنوان میکند. او که قصد نجات اکبری از مخمصه انتقاد را دارد به ابزار یادآوری خدمات وی متوسل میشود و می‌نویسد: " وظیفه ی خود دانستم تا به ایشان به عنوان دبیر اجرایی هیات موسسان سندیکاهای کارگری و یکی از یاران صدیق طبقه ی کارگر و زحمتکشان ایران خسته نباشید بگویم" و این تفاوت ماجراست. "انتقادات" اکبری انتقادات ساده یک فعال کارگری نیست انتقادات دبیر اجرایی هیات موسسان سندیکاهای کارگری به سندیکای واحد است. موقعیت اکبری تا آن زمان البته علنی اعلام نشده بود، اما برای توده ای‌ها قطعاً روشن بود که اکبری در چه موقعیتی قرار دارد. حمله اکبری به سندیکای واحد میتواندست و میتواند به عنوان حمله هیات موسسان سندیکاهای کارگری به این سندیکا تلقی شود و همین بود که جسارت لازم برای آن هجمه آینده را به توده ای‌ها داد. اکبری در حمله خود به ضدامپریالیسم کور در چپ متکی بود و توده ای‌ها در هجمه خود به اکبری. اکبری یا "نقد کارگری بر سندیکای کارگری" نشان داد که ستون پنجم خانه کارگر در جنبش مستقل کارگری است و بدون این ستون پنجم توده ای‌ها هرگز جرات چنین بی ادبی را نمی یافتند.

قبل از ادامه بحث لازم میدانم یک سوال را در مقابل فلز کار ما قرار دهم. او به ما گفته بود که " امیدوارم این دوستان کمی بیاندیشند و از دامی که ارتجاع برای آنها گسترده است بجهند." از او میپرسم ارتجاع کیست و چه کسی در دام ارتجاع افتاده است؟ آیا فلز کار گمنام واقعا نمیداند که اکبری لااقل زمینه ساز دیدار هیات توده ایستی جهانی از خانه کارگر بوده است؟ یا این که میدانند و میخواهد آبروداری کند؟ چه کسی در دام ارتجاع گرفتار شده است؟ ما یا شما؟

حال یک بار دیگر به عملکرد اکبری نگاه کنیم. بالاتر گفتیم که اسراتژی دوچرخه در جنبش کارگری سالها از جانب فدراسیون توده ایستی جهانی سندیکاها ی کارگری تعقیب میشد. این اسراتژی در بین

¹² خواننده علاقمند میتواند خود به این سایت مراجعه کند و مطلب فوق را ببیند. پیشنهاد میکنم در صورت کنجکاوی خوانندگان این مراجعه سریعتر صورت بگیرد، چرا که چه بسا حضرات در اولین فرصت به تغییرات لازمه دست ببرند و مطلب را به شکل دیگری درآورند. آدرس مطلب: <http://www.edalat.net/lire/artikeln/left/naghdesandikavahed.html>

محافل راست‌سندیکالیست‌ها نیز طرفدارانی را داشت و آقای اکبری را نیز باید در عداد این طرفداران به شمار آورد. ایشان در فرصتهای متعددی به سازمان دادن میزگردهای "کارگری" ای میپرداخت که در آنها از جمله طرفداران این استراتژی در صفوف اسلامی‌ها از قبیل علیرضا حیدری دبیر هیات مدیره شوراهای اسلامی کار و حمید حاج اسماعیلی دبیر انجمن صنفی بیمارستان خاتم‌الانبیاء حضوری چشمگیر داشتند. گره زدن تحولات درون جنبش کارگری به تحولات درون رژیم یک جزء اساسی این استراتژی به شمار می‌آمد. هر چه باشد پیروان این استراتژی در میان سندیکالیست‌های راست نه قصد کنار زدن شوراهای اسلامی و خانه کارگر بلکه قصد کنار آمدن با آن را داشتند و دارند. عملکرد آقای اکبری در مقاطع تعیین‌کننده حرکت سندیکای واحد نشان میدهد که او از همان آغاز با روند حرکت سندیکای واحد سر‌ناسازگاری داشت. یا شاید بهتر است بگوییم که سندیکای واحد با سیاست تسلیم‌طلبانه اکبری سر‌ناسازگاری داشت. این سندیکا عملاً در حال کنار زدن یک شورای اسلامی گردن‌کلفت بود.

در مقطع انتخابات ریاست جمهوری اکبری نیز مثل حزب توده مدافع ائتلاف با اصلاح‌طلبان بود در حالی که رهبران سندیکای واحد انتخابات را تحریم کردند. اکبری در مهر ماه سال 84 و در حالی که کشمکش سندیکای واحد با مدیریت به سمت اعتصاب میرفت مقاله "اعتصاب حرف آخر سندیکاهاست" را منتشر کرد که در آن به روشنی کافی مخالفت خود را با سیاست مبارزه جویانه سندیکای واحد بیان کرده بود. در جریان اعتصابات دی ماه و بهمن ماه 84 نیز اکبری حتی یک کلمه در حمایت از این اعتصابات ننوشت. بعد از دستگیریهای وسیع کارگران واحد بود که هیات مؤسس در محکومیت این دستگیریها موضعگیری کرد. و حالا نیز که سندیکای واحد با تمام قوا در جریان تدارک برگزاری مجمع عمومی دوم قرار داشت و در همین مسیر نیز به وسیع‌ترین حمایت‌های جهانی و اجتماعی نیازمند بود و در همین راه تلاش میکرد، اکبری "نقد کارگری بر سندیکای کارگری" را می‌نویسد و در آن هم به جنبه‌های بین‌المللی فعالیت سندیکای واحد و هم به کوششهای رهبران آن در جلب حمایت‌های اجتماعی از جمله در میان دانشجویان می‌تازد. دیگر حتی خوش‌باورترین آدمها هم نباید تردیدی در این داشته باشند که اکبری نخست در کنار سندیکای واحد قرار گرفته است تا دندان آن را بکشد و آنگاه که موفق به این کار نمیشود به طرح علنی "انتقادات" خود رو می‌آورد که چیزی جز فرمان حمله به رهبری مبارز این سندیکا نیست.

گفتار فلز کار ما که " برای ایشان و هیات موسسان سندیکاهای کارگری همین بس که از درون آنان سندیکای شرکت واحد سربلند کرد و سایر سندیکاها نیز در حال شکل‌گیری است " تنها نیمی از حقیقت را بیان میکند. سندیکای واحد البته از درون هیات موسسان سربلند کرد اما نه به اتکاء آن. سر بلند کردن سندیکای واحد در مقاطعی تعیین‌کننده از جمله همراه بود با غلبه بر مقاومتها و مخالفت‌هایی که از درون هیات مؤسس به عمل می‌آمد. ما بالاتر به چند مورد اشاره کردیم. در این مقاطع تعیین‌کننده سندیکای واحد نه تنها حمایت هیات مؤسس را همراه خود نداشت بلکه می‌بایست با کارشکنی‌های آن

نیز مقابله کند. لاف تا جایی که به اکبری مربوط میشود، این مخالفتها را میتوان ثبت شده دید. این که هیات مؤسسان نیز در هر گام بعدی حمله رژیم ناچار به صدور بیانیه ای در محکومیت حمله به سندیکای واحد میشد ذره ای از مخالفتهای این هیات با سیاستها و منش مبارزه جویانه سندیکای واحد کم نمیکند. فلز کار ما نمیتواند افتخار سربلند کردن سندیکای واحد را به جیب هیات مؤسسان بریزد و تنشهای تاکنونی موجود بین محافلی از هیات مؤسسان و رهبری سندیکای واحد را لاپوشانی کند. به ویژه تا جایی که به اکبری برمیگردد، ایشان به هیچ وجه مجاز به سهم بردن از این افتخار نیست. تا بوده و بوده اکبری ترمزی بر سر راه سندیکای واحد بوده و امروز هم که رسماً در مقابل آن قرار گرفته است. بنابر این فلز کار ما بیهوده تلاش میکند که با یادآوری موقعیت سازمانی حسین اکبری به عنوان دبیر اجرایی هیات مؤسسان سندیکاهای کارگری برای او مصونیت دیپلماتیک دست و پا کند. برعکس. این هیات مؤسسان است که با این یادآوری باید در مقام پاسخگویی برآید. دبیر این هیات در مقاطع تعیین کننده به انتقاد از سندیکای واحد نشسته است و امروز هم با "نقد کارگری بر سندیکای کارگری" باب هجمه ای را به سندیکای واحد باز کرده است که بازسازی سازمان مافیائی ورشکسته خانه کارگر توسط فدراسیون توده ایستی جهانی سندیکاهای کارگری کمترین زیان آن است.

لحظه حقیقت

اگر تا امروز نوشتجات اکبری به پای خود او نوشته میشد، با اعلام رسمی موقعیت سازمانی اکبری به عنوان دبیر اجرایی هیات مؤسسان از جانب فلز کار گمنام، حال این هیات مؤسسان است که بر صندلی اتهام قرار میگیرد. اکبری و فلز کار گمنام را به حال خود بگذاریم. اگر اکبری در مقام دبیر این هیات مبلغ چنین سیاستهایی بوده است، پس خود هیات مؤسسان است که باید پاسخگو باشد صدور بیانیه در دفاع از رهبر دستگیر شده سندیکای واحد و در محکومیت "برخورد امنیتی به فعالین کارگری" کافی نیست. موارد اتهامات به اسانلو را دبیر اجرایی هیات مؤسسان در اختیار توده ای ها و مرتضوی قرار داده است. دبیر این هیات در باز کردن پای هیات فدراسیون جهانی توده ایستی به تهران و دیدار آن با خانه کارگر و به این ترتیب در پروژه تنفس مصنوعی به این لاشه نیمه جان نقشی کلیدی ایفا کرده است. هیات مؤسسان حتی اگر بخواهد قادر نیست همه عوارض منفی ضربه هولناک دبیر خود بر پیکر جنبش کارگری را خنثی کند. اما این هیات برای تعیین نقش و جایگاه خود باید تکلیف خود را با سیاستهای تاکنونی دبیر اجرایی اش روشن کند. با آنچه به ویژه در هفته های اخیر واقع شده است، هر فعال صدیق کارگری حق دارد که هیات مؤسسان را از این پس زیر مجموعه خانه کارگر و شوراهای اسلامی و مجری سیاستهای آنان در جنبش مستقل کارگری بداند. این هیات مؤسسان است که باید روشن کند که چنین نیست. کمترین کار هیات مؤسسان در این مسیر در آن است که:

1- قاطعانه و بدون هيچ گونه شائبه اي ديدار هيأت نمايندگي فدراسيون جهاني سنديکاهاي کارگري از خانه کارگر را محکوم کند.

2- به روشني و وضوح اعلام کند که خانه کارگر باند سپاه ضد کارگري اي بيش نيست.

3- خواهان انحلال بيقيد و شرط شوراهاي اسلامي کار شود

4- و سرانجام اين که هيأت مؤسس بايد صف خود را از اکبري جدا کند. هيچ درجه از برخورد انتقادي به سياستهاي انحرافي تاکنوني نمیتواند اعتماد درهم ريخته نسبت به هيأت مؤسس را بازسازي کند، مادام که مجري اصلي اين سياستها هنوز در صفوف هيأت مؤسس حضور دارد.

آينده هيأت مؤسسان به اين گره خورده است. پاسخ به اين سوال روشن خواهد کرد که جای هيأت مؤسسان در آينده کجاست: در آغوش گرم و نرم ارتجاع يا بر بستر پرافتخار طبقه کارگر در حال خيزش. هيأت مؤسسان بدون پاسخ قاطع به اين سوال جايي در جنبش نوپاي مستقل کارگري نخواهد داشت. اميد به اين که فعالين صديق هيأت مؤسس اين وضعيت خطير را درک کنند و شهامت برخورد به اشتباهات تاکنوني خود را داشته باشند.
